



• ما که نمی توانیم از یک طرف به حرفهای زیبا گوش کنیم و از طرف دیگر به اعمال ناروا بی توجه باقی بمانیم.
منظورم از ما مردم است

اشاره:

«محمود دولت آبادی»؛ به نظر می رسد که برای اطلاع از دیدگاه های یک نویسنده و صاحب نظر، گاه احتیاج به معرفی چندانی نباشد. دیدگاه های محمود دولت آبادی در مورد تحولات و وضع سیاسی - اجتماعی کشور و ارزیابی این نویسنده از اصلاحات و روند جنبش جامعه مدنی، در مصاحبه زیر به خوانندگان «ایران سیاسی» تقدیم می شود.

آقای دولت آبادی موانع ساختاری اصلاحات را چه می دانید؟

*پیش از هر چیز باید بگویم من نویسنده رمان هستم و علی الاصول کار رمان نویس آفرینش واقعیتی است برای گریز از واقعیت ادبازده روزمره؛ کتاب بالینی من هزار و یکشب است که ذهن مرا بخوبی به سمت تخیل و واقعیت های محتمل، اما دور از دسترس می برد. بنابراین شاید تعجب آور باشد که برای گفت و گویی سیاسی به سراغ من آمده اید. آنچه من می گویم در مقام یک نویسنده طرح می شود و یا بهتر بگویم به عنوان یک شهروند به سوالات شما پاسخ می گویم. بنابراین صحبت من نباید از آن دست سخنانی شمرده شود که توسط یک صاحب نظر سیاسی، اقتصادی یا جامعه شناس بیان می شود. آنچه من طرح می کنم استنباط فردی است که در این جامعه زندگی می کند و آن را صمیمانه برای شما بیان می کند.

اتوضیح بسیار مهم و لازمی بود.

*اما در مورد اصلاحات؛ در ابتدا باید بگویم که درک ضرورت اصلاحات، مهم ترین اتفاقی بود که در ۵ سال پیش رخ داد. به این دلیل بر «درک ضرورت» تأکید می کنم که اگر این ضرورت تشخیص داده نمی شد، جامعه ما باردیگر به سمت یک انفجار اجتماعی می رفت و از آن جا که این انفجار اجتماعی کوربود، راه به هیچ جایی نمی برد و آسیب های جبران ناپذیری بر مردم وارد می کرد. بنابراین مهم ترین نکته در امر اصلاحات درک ضرورت اصلاحات بود که از جانب افراد و جمعیت هایی در داخل سیستم حکومتی ایران دریافت و بیان شده است. اما ایراد اصلی اصلاحات، فقدان ساختمان اصلاحات بوده است. یعنی اصلاحات برای تحقق آرمانهای طرح شده، هیچ گونه ساختاری ارائه نداد. اصلاحات در امراندیشه، حتی ساختار ذهنی را تغییر می دهد و ساختاری نوین را جایگزین می کند. اصلاحات در امر

جامعه نیز به ساختار فیزیکی نیاز دارد. اصلاحاتی که طرح شد از این جهت شاید خیلی زودرس و نپخته بود، چرا که بدون طراحی و تجسم کردن ساختار فیزیکی به میدان آورده شد در نتیجه، ورود ناپخته اصلاحات به جامعه، در شرایطی که مردم مشتاقانه بیشتر از موضوع جلو رفتند، در همان گامهای اول، حرکت را بامشکلات و موانعی پی در پی مواجه کرد. اشاره می‌کنم به شرایط ایجاد شده پس از دوم خرداد ۷۶ که مطبوعات «همه کاره» و جایگزین تمامی نهادهای مدنی شده بودند. درحالی که کارکرد مطبوعات یکی است و آن این که مطبوعات منعکس کننده دیدگاه‌های مختلف موجود در جامعه باشند. اما در کشور ما ناگهان مطبوعات شدند نهاد فیزیکی جریان اصلاحات و بدون این که نقش آن در ساختار فیزیکی پیش‌برنده اصلاحات تعریف شده باشد، پیش‌تاز شدند.

انتیچه چنین وضعی چه بود؟

* اگر بخواهیم در یک جمله خلاصه کنیم، ساختاری که می‌باید با طراحی دقیق، متولی پیش بردن اجزای مختلف اصلاحات می‌شد، در یکی از نهادهای خود یعنی مطبوعات خلاصه شد. به طوری که وقتی فشارها بر این نهاد متمرکز شد، نه تنها کارکردهای متنوعی را که برایش در نظر گرفته شده بود، به انجام نرساند، بلکه کارکرد خود را نیز از دست داد.

شما شاهد بودید که به دلیل متمرکز شدن تمام فعالیت‌های اصلاحی، در بیان آنچه باید بشود، آن هم از طریق مطبوعات، سبب شد که همه چیز در حوزه حرف باقی بماند. در حال حاضر هم شاهدیم که افرادی که باید در عمل اجتماعی، مصلحان اجتماعی می‌بودند، تبدیل به منتقدان اجتماعی شده‌اند. درحالی که بنا نبود چنین باشد. بنا بود خانم‌ها و آقایانی که تز اصلاحات را طرح کردند و پیش آوردند، در عمل و اجرا سازندگان امر اصلاحات باشند، و مردم منتقد اجتماعی و منتقد اصلاحات. در حال حاضر شما هر روز نامه‌ای را که باز می‌کنید، می‌بینید که آقایان دارند از خود انتقاد می‌کنند. یکی «تند ترک» و یکی «کند ترک»! درحالی که این وظیفه آنان نیست.

آنها باید به مردم بگویند که پروسه اصلاحات یعنی چه، اجرای این پروسه توسط چه نهادهایی صورت می‌گیرد، چه روندی خواهد داشت، سازمانهای اجرایی که این روند را به پیش خواهند برد کدامند؟

یعنی تعریف ساختار با تمام اجزای آن.

* بله، آنها باید در ابتدا این موارد را می‌گفتند و عمل اجتماعی را آغاز می‌کردند، درحالی که این طور نشد.

اصلاحات در حوزه لفظ و حرف و عناوین کلی که راهبردی اجرایی نداشت باقی ماند متأسفانه حرف و لفظ‌ها هم از درون تهی شد. صمیمانه بگویم، برای گفتن حقیقت ابایی نمی‌کنم؛ مردم نسبت به این سخنان بی‌تفاوت شده‌اند. برخی حتی به آنجا رسیده‌اند که می‌گویند تکلیف با محافظه‌کاران روشن است، اما با اصلاح طلبان روشن نیست. بنابراین توصیه دوستانه من این است که برای اجرایی شدن بندهای شعارهای طرح شده زیرعنوان اصلاحات، «طراحی راهبردی» مدنظر اصلاح طلبان قرارگیرد. وقتی اصلاحات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بدون ماشین‌های لازم خود حرکت کند، دیگر به مانع احتیاج ندارد. خود مانع خود است. باید مدام حرف بزنند، دائم توضیح دهد که اصلاحات چیز خوبی است، قانون چیز خوبی است، مردم سالاری چیز خوبی است، و... ولی در عمل چه؟

شما مدعی و آورنده این تئوری بوده‌اید که بسیار هم خوبست. در زمان طرح خود هم نه تنها میلیون‌ها نفر از مردم را جلب کرد، بلکه روشنفکران، نخبگان و فرهیختگان را حامی و پشتوانه خود نمود. حال این حمایت میلیونی

وپیشتوانه فکری برای ایده‌ای که هنوز هم انتخاب اول مردم است، پتانسیلی است برای به پیش بردن اهداف بلند مطرح شده که آن، جز با کاربردی کردن و راهکارداشتن میسر نخواهد شد. بنده خود با هر نوع اصلاحاتی موافقم اما اصلاحات و رفرم خود یک جورعمل اجتماعی در داخل سیستم پیکرمند سیاسی روزگار است که این تاکنون انجام نشده است. موضوع درحد حرف و حرف باقی مانده و آنچه از این دوران باقی خواهد ماند این است که دریک مقطع چند ساله، مطبوعات ایران پشت سرهم باز شدند و بسته شدند، نقطه نظرهای انسانی خوبی ارائه شد، اما به انجام نرسید، خوب می بود اگر قانون برهمه جا و در همه امور یکسان حاکم بود، اماخب، نشد! ... یعنی از این دوره به عنوان دوره ای که یک تئوری خوب در آن عنوان شده ، اما به فرجام خوبی نرسیده، یادخواهد شد. البته براین نکته تأکید می کنم که هنوز اصلاحات روند و فرصت خود را دارد و این اصطلاحاتی نظیر بن بست و... چندان درست نیست. مهم این است که زمان باقیمانده چگونه طی خواهد شد. مواردی که طرح می کنم برای روشن شدن آن است که اگر تکانی به این شرایط داده نشود، به کجا خواهیم رسید.

ادر طراحی ساختاری که عنوان می کنید، جایگاه احزاب چه تعریفی دارد؟
*دست کم این انتظاربود که پس از دوم خرداد احزاب سیاسی فعال شوند که خود بدنه ای باشند برای آن مدیریتی که می خواست اصلاح کننده باشد، اما شاهد بودیم که حتی اجتماعات کوچکتر هم به نوعی از بین رفتند.

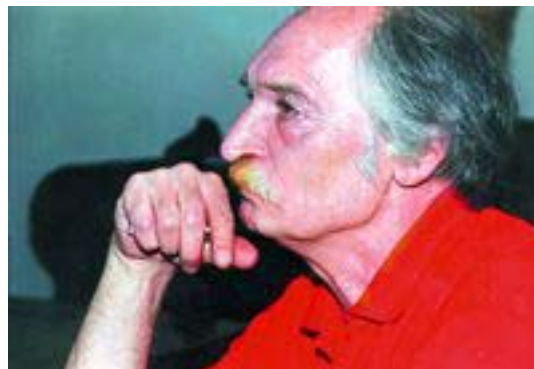
ابجز عدم تدارک دیدن اصلاح طلبان که به عنوان حامیان آقای خاتمی جریان را به دست گرفتند، ضعف های کارکردی و موانع فرهنگی اصلاحات چه بوده است؟ آیا موانع بیرونی عامل ضعف کارکردی اصلاح طلبان محسوب می شود؟

*توجه کنید، به چه دلیل من وارد مبارزات سیاسی - اجتماعی نشده ام. به این دلیل که مبارزه اجتماعی سیاسی یعنی صرف نیرو برای حفظ منافع . من نه منافعی دارم و نه نیرویی که صرف آن کنم. اما آن کسانی که منافع دارند، کارشان مبارزه با حریف است. درمسائل اجتماعی و سیاسی شما نباید انتظار داشته باشید که رقیب جاده را برای شما صاف کند. این طبیعت جامعه انسانی است. اگر کسی انتظار داشته باشد شخصی که سهم بیشتری از جامعه می برد، برای فردی که هیچ سهمی از جامعه نمی برد، راه باز کند، این خوش بینی ایده آلیستی است. دائم گفته می شود: برای ما مانع ایجاد کردند، بله که ایجاد می کنند. این قانون زندگی است. رقیب از منافع خود حمایت و دفاع می کند. شما هم باید منافع خود را مشخص و از آن دفاع و حمایت کنی تا بتوانی به توازن برسی . من به هیچ وجه مخالفی باحضور منسجم و مشخص محافظه کاران در کشور ندارم. آنها کارخود را خوب انجام می دهند. این طرف که ترقی خواه است، بلدنیست کار خودرا انجام دهد یا نارس ، جوان وناپخته است و مبانی عادی و اجرایی فکر و ایده اش مستحکم نیست. به هرحال حریف، مسؤول عدم توفیق او نیست. مثل این است که وقتی دونفر در میدان کشتی مبارزه می کنند، شکست خورده بگوید حریف من فن زد، خب بله که باید فن بزند، شما باید ضدفن را بلد باشید. اگر بلد نیستید یاناتوان یا بی روحیه یا نابلد هستید، یا ناآگاه به توانایی ها و ابزارهای خود و یا حتی ناآگاه نسبت به چگونگی بهره گیری واستفاده از توانمندیها و ابزار خود، اشکال از شماست نه از حریف.

اما گاهی ابزارهای قدرت دردست شما نیست...

*اینجا می توان گفت وقتی ابزار قدرت را نداریدبرای چه مردم را وسط میدان می کشید. یا به عکس حال که مردم به حمایت از ایده شما به میدان آمده اند خود بزرگترین توان و پیشتوانه اند تا ابزارهای لازم برای پیشبرد آرمانها وشعارهایی راکه مطرح کرده اید ، به دست آورید. اگر شما در مقابل حریف

پیکره قدرت ندارید، درشرایطی که حریف باید باشد تاشما بتوانید باشید، چرا از توان و حمایت مردم استفاده نمی‌کنید. ابزار قدرت، مبنای اقتصادی و پشتوانه اجتماعی است. خب از آن استفاده کن. سیستم محافظه‌کار درکشور مبنای دارد، مبنای کلاسیک، سنتی. عوامل و نیرو و نفوذ هم دارد. شما می‌خواهید از دل آن پدید بیایید، از دل او بیرون بیایید، ولی هیچ مبنایی نداشته باشید. خب معلوم است که بازنده بازی خواهید بود. صحبت جدال اجتماعی را بهتر از همه مارکس تبیین کرده است. اصلاً رحم و مروتی در چنین جدالی نیست. درمبارزه کسی برنده مبارزه اجتماعی است که هوشمندتر، نیرومندتر و کم گذشت‌تر است.



• حکومتگران فکر نکنند که جاودانه اند و حکومت شوندگان هم باز هم مجال بدهند تا آزمون اصلاحات به نتیجه نهایی برسد

ابه این ترتیب آیا می‌توان درمورد پشتوانه اصلاح‌طلبان از ابتدای دوم خرداد ۷۶ تاکنون تحلیلی ارائه داد؟

*من فکرمی‌کنم دیدگاه‌هایی که ارائه شد، ضروری بود، خیلی هم خوب بود. من شخصاً چون با هرگونه هرج و مرج و اغتشاشی مخالفم از آن به عنوان یک شهروند استقبال کردم. بسیاری دیگر از مردم هم استقبال کردند و پشت این ایده ایستادند. مردم هیچ چیز کم نگذاشتند. چون بدون آنکه خون از دماغ کسی بیاید، بیش از ۳۰ میلیون جمعیت پای صندوق‌های رأی رفتند. جامعه ما با این کار نشان داد که تاچه حد استعداد دموکراسی دارد، حال اگر اصلاح‌طلبان بخواهند، می‌توانند این حمایت عظیم را برای خود حفظ کنند تا در عمل به شعارهایی که طرح کرده اند، توفیق یابند. هنوز هم دیر نشده است، هرچند ممکن است در انتخابات بعدی، دیگرشاهد چنان وضعی نباشیم. چگونه می‌شود این پشتوانه مردمی را حفظ کرد. اصلاح‌طلبان چگونه و با چه عملکردی می‌توانند این فرصت را حفظ کنند؟

*اصلاحات امری است ضروری که حرکتی پیش رونده خواهد داشت. درنتیجه این که اصلاح‌طلبان باشند یا نباشند دراین ضرورت تاریخی و اجتماعی بی‌تأثیر خواهد بود. اما این که اصلاح‌طلبان چه باید بکنند، من نباید بگویم. من که نباید به جای دیگران فکر کنم. آنها باید فکرش را از اول می‌کردند که اگر می‌خواهند این حرکت را پیش برند و مردم آنها را مجری این اصلاحات بدانند، باید چه بکنند تا مردم مجری دیگری را انتخاب نکنند.

ادرجه شرایطی و زندگی و واخوردگی مردم که از سوی تحلیلگران سیاسی پیش بینی شده، به بی تفاوتی نسبت به اصلاح‌طلبان منجر خواهد شد؟

*اگر مردم احساس کنند سرشان کلاه رفته، آن وقت نسبت به همه چیز بدبین می‌شوند. به شما بگویم که نهیلیسم در جامعه ما بیداد می‌کند، ولی بررسی‌های اجتماعی منتشر نمی‌شود. این نکته را هم بگویم که نیروهای عظیم

دانشجویی، کارگری، خرده بورژوازی و انبوه فقرا همه از حامیان تفکر اصلاحات بوده و هستند.

اصلاح طلبان باید از پتانسیل‌های مختلف این نیروهای اجتماعی در قالب گروه‌هایی مثل دانشجویان، اساتید، کارگران، دست اندرکاران مطبوعات، حقوقدانان و گروه‌های اجتماعی دیگر استفاده کنند، آنها باید در نظر داشته باشند که هیچ ملتی حاضر نیست با یک پدیده بلاتکلیف عهد ببندد. آن پدیده باید مشخصه، چهره، پیکره و دیدگاه داشته باشد و آینده مشخصی را ارائه دهد تا مردم به او روی آورند. در دوم خرداد ۷۶ با وجود آنکه تئوری اصلاحات این جوانب را نداشت، اما مردم به آن روی آوردند، بنابراین اصلاح طلبان باید برای نگاهداشتن مردم تلاش کنند.

ایک ضرورت اجتماعی بایک پشتوانه اجتماعی رخ داده است. چگونه می‌شود این پشتوانه اجتماعی را تبدیل به یک جنبش اجتماعی نمود که حرکت رانه به عنوان ضرورتی که به هر حال و به صورت پراکنده و ناهمگون پیش خواهد رفت، بلکه به صورت یک روند برنامه ریزی و زمانبندی شده، به پیش برد؟

* آنچه متأسفانه مانع این امر می‌شود احساس بی‌تفاوتی است که در مردم به وجود آمده است. مردم به تدریج باور خود را نسبت به جریان اصلاح طلبان از دست می‌دهند. این باعث تأسف است، چرا که جامعه ما راه سوم ندارد. یاباید روند اصلاح طلبی جدی گرفته شده، پیکر مند شود و با حفظ پوزیسیونی که در مقابلش هست (و نه با از بین بردن آن)، موازنه‌ای در جامعه ایجاد کند، یا جامعه منفجر خواهد شد که این خیلی بد است. در کشور های جهان سوم که افکار و عقاید و اندیشه‌ها آزاد نیستند، هر انفجاری به ضد مردم و به ضد کشور منجر می‌شود، چرا که نمی‌دانند چه می‌خواهند. تنها می‌دانند که چه نمی‌خواهند و این وحشتناک است. مهم‌ترین آسیبی که معمولاً استبداد به جوامعی مثل جامعه ما و جهان سوم می‌زند این است که اجازه نمی‌دهد مردم چشم اندازی برای آینده خود در نظر بگیرند و امورات اجتماعی بدون مخاصمه حل و فصل شود. با این مقدمه اولین نکته‌ای که باید در نظر گرفته شود، ارائه نمادهایی از فعالیت‌هایی است که صورت گرفته یا توفیق‌هایی که به دست آمده و نیز ایجاد امید و انگیزه در مردم، به طوری که بی‌تفاوتی در مردم رفع شود. من نمی‌گویم یک شبه ره صدساله کشورهای دموکراتیک را طی کنیم.

اما خب می‌توانیم یاد بگیریم. بویژه از اروپا. در اروپا تیمی بر سر کار می‌آیند، تا حدودی موفق می‌شوند، در برخی موارد ناموفق هستند، از آنها انتقاد می‌شود که بعضی انتقادهای مؤثر است، برخی دیگر نیست، بنابراین تیمی دیگر بر سر کار می‌آید اما به هر حال فعالیت گروه‌ها در جامعه به حذف دیگری منتهی نمی‌شود، به بی‌تفاوتی، ناامیدی و بی‌انگیزگی مردم منجر نمی‌شود. متأسفانه در محیط اجتماعی ما، ذهنیت حذف حریف هنوز وجود دارد و قوی است. بار دیگر تأکید می‌کنم که وجود اصلاح طلبان با حضور محافظه‌کاران الزامی است. این بدان معنا نیست که یک عده نباشند تا عده‌ای دیگر باشند و بتوانند کار کنند. این نکته باید از سوی دوجناح در جامعه ما درک شود. در یک جامعه انسانی، تمام عناصر باید وجود داشته باشند. ایرادی که وارد است از اول این بوده که یک عده می‌گویند آن عده روبرو نباید باشند. خب باید کجا بروند؟ تاجیکستان؟ آفریقا؟ چگونه نباشند؟

اچون نمی‌توانند تعامل داشته باشند، دنبال حذف یکدیگرند؟

* آخر جامعه انسانی یعنی همین وضعیت. تعریف ارسطو این است که انسان حیوان سیاسی است. وقتی این حقوق حیوانی را از انسان بگیرد، ذهنیتش به سمت دیگر غرایز حیوانی می‌رود. می‌گوید چون او هست، من نیستم، بنابراین باید او نباشد تا من باشم که باز همان داستان تکراری است. اگر

بهترین آدم روی کره زمین بگویند من باشم و دیگران نباشند، فرقی بابتترین آدم عالم نمی کند. چون آنها یک ذهنیت هستند. ذهنیت حذفی و جزئی است که آسیب به جامعه می زند.

ابه بحث قبلی برگردیم...

*بله، جامعه ما استعداد دارد که به صورت جامعه ای متفاوت در عرصه بین المللی حضور داشته باشد. این را صرفنظر از احساسات ناسیونالیستی می گویم. درعمل نشان داده شده است. مردم ما باانتخابات دوم خرداد ۷۶ و انعطافی که نشان داد و تحملی که ابراز کرد دنیا رامبهوت نمود. به عنوان ملتی خوب می توانیم حضور خود را درجهان ادامه دهیم ونقش ایفا کنیم. البته اگر شرایط این گونه که شاهدیم پیش نرود و تعامل اجتماعی منجر به تضعیف یک جانب و فروپاشی آن نشود.

اشما به عنوان یک نویسنده سرشناس و بین المللی دراین مورد چه کارهایی کرده اید؟

*من و شخصیت ها وافراد مختلف هریک براساس توان و ظرفیت خود، درسفر به دیگرکشورها عملاً حرف تازه ای زده ایم، جز این که بگوییم در جامعه ما ظرفیت های مختلفی وجود دارد. این را به دنیا قبولانده ایم. این کارکمی طی این ۲۰ سال نبوده است. اما وقتی در عمل نماینده مجلس کشور که درحال گفت وگو با نماینده حقوق بشر است، حکم بازداشت خودش و لغو روزنامه اش صادر می شود، تمام حرف ها و تأثیرات رانقض می کند. این افراط کاریها قابل درک نیست!

ابه موانع بیرونی اصلاحات بپردازیم. مجلس ششم حرکت هایی را شروع کرد . آیا این حرکت ها، انتظارات اجتماعی مردم یا به شکل خاصتر انتظارات فرهنگی طیف روشنفکران وهنرمندان ونویسندگان و اقشاری از این دست را بر آورده کرده است؟ اگر نه، نقص درکبود ارائه طرح ها و پیگیری نمایندگان بوده است یا دراثرووجود موانع بیرونی؟

*مشکل درنبود مشارکت متقابل است. وقتی ایده مشارکت مردمی طرح می شود، باید پرسید درکدام امری مردم فرصت پیدا کرده اند که مشارکت کنند؟ مثلاً در یاری رساندن به مجلس کدام یک از مردم توانسته اند از وکیل خود بپرسند که شما این وعده ها را دادید، کدامشان را عمل کردید و در عمل به کدام یک می توانیم کمک کنیم؟ زمزمه های جدیدی شروع شده، مردم به نمایندگانی که با هزاران امید انتخاب کرده اند می گویند: شما دارید بار خود را می بندید .

خب وقتی می شنویم کارگران درکشور ما ۲۶ ماه حقوق نگرفته اند، چه تعامل و مشارکتی بین نماینده کارگران درمجلس وجامعه کارگری کشور هست؟ جامعه فقط زمانی متوجه می شود که کارگران ۲۶ ماه حقوق نگرفته اند که می آیند در خیابان اعتراض خود را مطرح می کنند. مگرنماینده کارگران در مجلس نباید پیگیر مسائل آنان باشد. این نمونه و مثالی برای روشن کردن موضوع بود. عملاً امور پیش نرفته است و مردم هم در این اوضاع و شرایط دائم می بینند، تمام توان و انرژی کارداران و کارگزاران در بخش های مختلف اجرایی و تقنینی و قضایی کشور به جای صرف کردن در انجام امور، خرج این می شود که بگویند ناکارآمدی دستگاه و نهاد و بخشی دیگر مانع شده تا آنها به وظایف خود عمل کنند. پیشرفت که نباشد، امور اجتماعی که مورد رسیدگی قرار نگیرد، پدید آمدن ناامیدی، یأس و انزجار بدیهی و طبیعی است. می گویند اگر می خواهی کسی را با خودت دشمن کنی، به او وعده های خوب بده و به آنها عمل مکن. از چیز دیگری که من تعجب می کنم که در کشور سعدی وجود دارد، فقدان تعادل است. حتی فردوسی و حافظ به اندازه سعدی در میان سیستم های حکومتی طرفدار نداشته اند.

ممکن است حافظ و مولانا و فردوسی در دوره‌هایی مطرود سیستم‌های سیاسی ایران بوده باشند، ولی سعدی همواره مجاز بوده است. مجوز حضور داشته است. فکر و اندیشه‌اش نیز. سعدی را می‌توان در یک عبارت خلاصه کرد: مردی که همواره به مدارا و تعادل توصیه می‌کند. من تعجب می‌کنم که چرا حضور این سعدی در هیچ کجای سیستم سیاسی - اجتماعی کشور ما احساس نمی‌شود. ما فقط شاهد افراط‌هستیم و تفریط. اگر شما اندیشه سیاسی را در ایران دنبال کنید، متفکرانی که آثاری از آنها باقی مانده، آنها هم همین نظر را داشته‌اند. خواجه نظام الملک هم از دست افراط و تفریط در دستگاه سیاسی دوره خود به ستوه آمده است. بی‌هقی هم با هوشیاری منصفانه ای به همین امر اشاره غیرمستقیم می‌کند. اما سعدی به صورت مشخص «تعادل» را موعظه و توصیه می‌کند. ولی ما در هیچ یک از برخوردها شاهد چنین تعادلی نیستیم. شاید علت این باشد که حفاظت از منافع گروهی و جناحی و طبقاتی به آنجایی رسیده که دارد منافع ملی را تحت الشعاع قرار می‌دهد. در حالی که اگر کشور و سفره‌ای نباشد، لقمه بزرگ و کوچکی هم نیست. این تعارض‌هایی که دارد به نفعی و حذف دیگران می‌انجامد، سرانجام دامن خود حذف کنندگان را خواهد گرفت. تاریخ سندهای زیادی در این مورد دارد. به اعتقاد من ضروری است که در دستگاه‌های حکومتی حداقل سعدی بازخوانی شود.

| با توجه به این که مجلس ششم موانعی در تصویب طرح‌های اصلاحی خود داشته است، عملکرد آن را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

* به اعتقاد من اگر آنها در پیشبرد طرح‌ها و اصلاحات خود پیشرفت داشتند، تهدید به خروج از حاکمیت نمی‌کردند. این که می‌گویند می‌خواهند از حاکمیت خارج شوند لابد به این معناست که نتوانسته‌اند کاری از پیش ببرند. فقط هر وکیلی موفق شده روزنامه‌ای دایر کنند. روزنامه را امثال من باید داشته باشند، نه وکلای مجلس. هر وکیلی یک روزنامه دارد، می‌بنند، آن یکی باز می‌شود. مجریان باید به اجرا بپردازند و روزنامه را ما داشته باشیم که اجرا را مورد نقد قرار دهیم. نمی‌شود که خود مجری باشند و خود از خود انتقاد کنند. کار آنها به جای اجرا شده انتقاد. وقتی پدیده‌ای غیرفعال شد، فرقی نمی‌کند در داخل مجموعه باشد یا خارج آن.

| در مورد نهادهای غیردولتی که اشاره کردید پس از دوم خرداد فضای لازم برای پا گرفتن آنها به وجود نیامد، چگونه می‌شود بستر فعالیت آنها را فراهم کرد؟

* وقتی لیبرال‌ترین - البته لیبرال به معنای مثبت آن و نه به عنوان فحش که استفاده از آن رایج شده است - وقتی لیبرال‌ترین مجموعه سیاسی کشور که همه اعضای آن موجه هستند، هم از دید روحانیت و هم از دید مجامع مختلف سیاسی - اجتماعی، ناگهان تعطیل می‌شود و حکم لغو فعالیت هایشان صادر می‌شود، چه انتظاری می‌توان داشت. در واقع کلاف سردرگمی است. هم انتقاد هست، هم نمی‌شود انتقاد کرد. چون نمی‌توان پرسید چرا پنیر، تیغ را نمی‌برد. تیغ دارد پنیر را می‌برد. پس نمی‌شود گفت که چگونه می‌شود پلتنیکی زد که پنیر تیغ را ببرد. البته پس از دوم خرداد افرادی که بانگ اصلاحات را بلند کردند، این امکان را داشتند که تضمین‌های حقوقی و سیاسی و اجتماعی به احزاب و افرادی که قصد فعالیت حزبی و تأسیس حزب را داشتند، بدهند.

| منظورتان اصلاح قوانین است؟

* بله، به هر حال در اولین گام و در همان ابتدا قوانین باید چنین فعالیتی را تضمین کنند. نمی‌توان که خارج از قانون حرکتی کرد. درست هم نیست روش‌های غیرقانونی به جایی نمی‌رسد.

| اولویت هایی که اصلاح طلبان باید مدنظر قرار دهند چیست؟

* وقتی یک نجار می خواهد میز بسازد، ابتدا آن را در ذهن خود ترسیم و تجسم می کند، پس از آن به سراغ ساختنش می رود. این یک اصل است. من که می خواهم یک داستان بنویسم، ابتدا آن را در ذهنم می سازم و چهارچوبش، قهرمانان و روابط و موضوعیتش را ترسیم می کنم و بعد پشت میز می نشینم. این خاصیت بشر است که اول طراحی می کند، ابتدا در ذهن خود می سازد، سپس وارد عمل می شود و چون ضمن ساختن فکر می کند، تغییراتی هم در آن ایجاد می کند. در واقع اخلاقیات افرادی که شعار اصلاحات را دادند پسندیده بود، مردم به آنها روی آوردند، اما اجرائیات و عملیات سیاسی مجموعه اصلاح طلبان ناکارآمد بود، بنابراین مردم واژه شدند. این بزرگترین تجربه ای است که برای زمان باقیمانده به دست آمده است.

| در این وضع گفت وگو با مردم چه تأثیری خواهد داشت و آیا فکر می کنید سخن گفتن از راه طی شده و راه باقیمانده، امیدواری برای ماندن در صحنه را ایجاد می کند؟

* ... آنها مردم را کنار گذاشتند. اصلاح طلبان نباید گنج را از دست بدهند و طبیعی است سخن گفتن با آنان با صراحت و خلوص، بار دیگر به آنان اطمینان خواهد داد که جایگاه و خواست هایشان فراموش نشده است.

| اصلاً مخالفان اصلاحات، از شکست اصلاحات چه سودی خواهند برد؟

* هیچکس نمی تواند با اصلاحات مخالفت کند، یعنی حتی رادیکالترین اپوزیسیون در یک جامعه نمی تواند بگوید من مخالف آسفالت کردن بزرگراه هستم. نمی تواند بگوید مخالف باز شدن دفتر فلان حزب سیاسی مخالف خودم هستم. بنابراین اصلاحات حربه ملایمی است که هیچکس نمی تواند با آن مخالفت کند. افرادی هم که در باطن با آن موافق نباشند، با روش های نامحسوس تلاش می کنند تا اصلاحات به توفیق نرسد (و نه روشهای محسوس و مشخص).

این دیگر هوشیاری می خواهد که چنین مخالفانی را برسر جای خود بنشانند. چه کسی می تواند بگوید با حق رأی زنان مخالفم؟ هیچکس. در واقع اصلاحات درخشانترین حربه اجتماعی است. چرا که هیچکس نمی تواند با آن مخالفت کند و بگوید مخالف اصلاحاتم. بنابراین مخالفان فقط تلاش می کنند تا جای اصلاح طلبان را بگیرند و مانع پیشرفت آن شوند. | چالش های واضح میان اصلاح طلبان و محافظه کاران، نهایتاً چه آینده ای را برای جامعه به دنبال دارد؟

* بسیار خطرناک است. چرا که چالش حذفی است و این چالش یعنی کوشش در جهت تجزیه روابط اجتماعی. چالش ها در هر جامعه ای وقتی به حذف طرف مقابل بینجامد، به معنی نقص در جامعه است. در حالی که باید هدف ایجاد موازنه میان نیروهای اجتماعی باشد. از نظر من به عنوان یک ایرانی، تمام نیروهای اجتماعی و سیاسی کشور حق حضور و بیان عقاید خود را دارند و چنین وضعیتی هیچ لطمه ای هم به هیچ کس و هیچ چیز نمی زند بلکه سبب ایجاد موازنه می شود که خود عامل پویایی و پایایی جامعه و نظام سیاسی حاکم بر آن می شود. ممکن است حزبی دو درصد رأی داشته باشد، اما با همان پشتوانه تلاش می کند تا ۵۰ سال بعد، ۳۰ درصد آرا را به دست آورد. این یعنی پویایی و پایایی. ممکن است حزبی ۷۰ درصد رأی داشته باشد، اما در عمل، موفق به اجرای برنامه های خود نشود و رأی از او گرفته شود. پیشنهاد من ایجاد موازنه بین همه نیروهای اجتماعی است که می تواند جامعه را به پیش ببرد. جمله «بار کج به منزل نمی رسد»، یک حقیقت است اگر یک طرف سنگین تر از طرف دیگر باشد، اصلاً پیش نمی رود.

آیا تعامل میان این دو جناح به موازنه سیاسی منجر می‌شود؟

* نکته این است که جامعه ایران در این دو جناح سیاسی خلاصه نمی‌شود. نیروهای سیاسی دیگری هم هستند که دیگاه‌ها یا برنامه اجرایی خاص خود را پیشنهاد می‌دهند و آن را برای پیشرفت جامعه بهتر می‌دانند. کاری که اصلاح‌طلبان باید می‌کردند تقویت این موضع بود که طبق قانون اساسی تمام گروه‌های سیاسی - اجتماعی فقط به شرط آنکه سرنگونی نظام مدنظرشان نباشد، فعالیت داشته باشند. این که دو جناح سیاسی در یک جامعه باشند که فقط آنها حق فعالیت داشته باشند، مورد سؤال و تردید است. چنین وضعیتی خود عامل پراکندگی مردم است. ۱۵ سال پیش در یک سخنرانی در کانادا هشدار دادم که اگر ملت‌هایی که در کشورهای موسوم به جهان سوم زندگی می‌کنند، خود را در نیابند و جمع‌وجور نکنند، در معرض همه‌گونه آسیبی هستند، حتی در معرض حذف تاریخی... بالاخره اقوام و ملت‌هایی را داشته‌ایم که الان دیگر نیستند. بابلی‌ها کجا هستند، خب حذف شده‌اند. ممکن است بسیاری از اقوام و ملت‌ها در تاریخ جدید نباشند. اگر ارتباط ارگانیک بین ملت‌ها و دولت‌ها ایجاد نشود، جوامع آنان محکوم به چنین حذفی هستند. چرا که توان و سازماندهی و راهکارهای حراست و صیانت از خود را در دست نخواهند داشت. پس وظیفه یک هیأت حاکمه نگاه داشتن ملت و مملکت است، نه نگاه داشتن خودش، چون حیات خودش هم منوط به حیات جامعه است. هیأت حاکمه فرآیند ملت و مملکت است. ملت و مملکت مبنا و پایه است. از نظر فلسفی هیچ چیز برای خودش معنی ندارد.. هرچیزی برای ورای خود معنا می‌یابد. نظام سیاسی هم نمی‌تواند برای خودش باشد و به فکر حفظ خود. نظام سیاسی نمی‌تواند فقط برای حفظ قدرت برنامه ریزی و عمل کند. نباید مردم و اقشار و طبقات رها شوند و یک قشر و طبقه‌ای که مبنای محکم اقتصادی دارد را بگیرند و بخواهند خود را حفظ کنند، چنین وضعیتی آینده ندارد. یک مجموعه در ارتباطات سالم و متقابل می‌تواند موازنه ماندگار و تداوم پیدا کند. اگر پدیده‌ای در خود تمام شود، نباید انتظار بقای آن را داشت. هر پدیده‌ای در ارتباط با دورنما و پدیده‌های دیگر و فعالیت درونی و بیرونی می‌تواند تداوم پیدا کند، در غیر این صورت در خود محصور می‌شود و در بار وی خود حبس و فلج می‌شود.

آیا جایگاه آقای خاتمی در آینده ایران نزد افکار عمومی چیست؟

* من فکر می‌کنم آقای خاتمی این افتخار را داشته و خواهند داشت که به درک ضرورت اصلاحات در جامعه‌ای رسیده است که دارد به بن بست می‌رسد. این یک نوع فرهیختگی است. شخصیت ایشان هم شخصیت مطلوبی است و می‌توانست شخصیت مؤثری هم باشد. اما اگر وضعیت به همین ترتیب پیش برود از ایشان به عنوان شخصیتی فرهیخته و ناکام یاد خواهد شد.

آیا در این ۶ سال بخش‌های مغفول قانون اساسی مربوط به حقوق ملت توسط آقای خاتمی نشانه گرفته شد و اقداماتی نیز در عرصه فرهنگ صورت گرفت.

آیا عملکرد دولت ایشان را در این زمینه‌ها مثبت ارزیابی می‌کنید؟

* من از عملکرد ایشان در حوزه فرهنگی در قیاس با وضعیت گذشته دفاع می‌کنم. ایشان به دلیل هم سنخ بودن با اهل فرهنگ و درک آنها تلاش کرده است که به اهل فرهنگ و فرآورده‌های آنان توجه شود.

آیا گفته می‌شود در عرصه فرهنگ و هنر به بیانی عرصه برای «دگراندیشان» فراهم شد.

* دگراندیشان یعنی چه؟ تعریف غلط به مردم دادن درست نیست. لطفاً به من بگویند چگونه می‌اندیشم. من به جامعه‌ام فکر می‌کنم، دیگران هم به جامعه‌شان فکر می‌کنند، ما به جامعه‌مان فکر می‌کنیم. همین واژه دگراندیشان بود که تمایزگذاری‌های غیر منطقی را وارد مباحث سیاسی

اجتماعی کرد. دگراندیشان بود که باعث شد ۴۲۰ هزار ذهن جوان - طبق آمار دولت - از کشور خارج شوند. اگر شخصیت، نهاد و مجموعه‌ای به واژه دگراندیشان باور دارد، باید بداند که در مقابل تفکر دیگری او هم دگراندیش محسوب می‌شود. مهم این است که همه به جامعه ایران می‌اندیشیم. آسیب این تفکر «دگراندیشان» به نویسندگان رسید.

به هر حال با وجود این که به عنوان مثال هیچ فرد مستقل یا بخش خصوصی مثلاً مجوز روزنامه ندارد، بازهم وجود همین روزنامه‌های دولتی هم نوعی توفیق محسوب می‌شود.

بنابراین از نظر انطباق تئوری و عمل دولت و آقای خاتمی در عرصه فرهنگ توفیق بیشتری داشته‌اند.

| یکی از شعارهای مهم در حرکت دوم خرداد بحث توسعه سیاسی و جامعه مدنی بود. پس از ۶ سال وضعیت اجرایی این شعارها را چگونه می‌بینید؟
* این‌ها سرتیترهاست. بهتر است فقط بگویم این توفیق به دست آمده که مردم بدانند جامعه مدنی و توسعه سیاسی در جامعه ما ممکن است که این خود توفیق بسیار بزرگی است.

| با توجه به موفقیت‌های اصلاحات در مواردی که برشمردید، آیا انتخابات بعدی را فرصت دیگری برای اصلاح‌طلبان می‌دانید؟

* فکر می‌کنم هر کسی بخواهد در آینده، نامزد اجرایی امور شود، باید برنامه خود را مدون اعلام کند. مردم ما هوشیارند، چنین افرادی باید بدانند که با مردی هوشمند طرف هستند. ما به این دلیل که از حقوق زیادی محروم بوده‌ایم، به بسیاری چیزها فکر کرده‌ایم. اگر کماکان ضرورت اصلاحات وجود داشته باشد و جامعه سیاسی ما به این نتیجه برسد که جز این راهی نیست، آنها می‌توانند بار دیگر رأی بیاورند، اما این بار مردم به برنامه‌های آنان نگاه خواهند کرد. این طور نیست که به کلی فرصت را از دست داده باشند، ولی هرکس می‌خواهد بیاید باید با مردم صادقانه صحبت و از عناوین کلی عبور کند.



• من فکرمی‌کنم جمهوری اسلامی در زمینه حقوق بشر بهانه‌های زیادی به دست مردم دنیا داده است که برایش پرونده درست کنند

| وظیفه نخبگان و روشنفکران در این فضا چیست؟
بویژه برای ممانعت از رخداد شکاف در جامعه.

* آنان اول باید ممنون باشند که در همین حد می‌توانند عقاید خود را بگویند. من هم ممنونم. در مرحله بعدی اگر دخالت محسوب نشود، هرکسی از زاویه دید خود بیان کند که چگونه این بافت اجتماعی دارد زایل می‌شود و چگونه می‌شود آن را مرمت کرد که به بحران نرسد. منافع ملی مهم تر از هر ارزشی در یک جامعه است. برای ارزش نهادن به منافع ملی لازم است افراد و شخصیت‌ها نخست نسبت به این امر حساسیت کهنه نشدنی داشته باشند. شخصیت‌هایی هم که امور اجرایی کشور را به دست می‌گیرند، باید این نکته را مد نظر و محور اعتقادات خود قرار دهند تا بتوانند بپذیرند اظهار نظرهای

دیگران خیر خواهی است. البته امیدوارم این خرد در جامعه ما پرورده شده
باشد.